

حقیقت قید اطلاق در ولایت مطلقه فقیه

با رویکردی بر نظر امام خمینی (ره)

سید محمد حیدری خورمیزی*

چکیده

ولایت مطلقه به معنای سرپرستی و تدبیر مطلق امور عبادی و غیرعبادی (سیاسی و اجتماعی) برای مطلق افراد جامعه است. لذا فقیه از منظر اختیاراتی که دارد به دو شعبه مهم ولایت مطلقه فقیه و ولایت مقید به امور حسبه تقسیم می‌شود. در ولایت مطلقه گاهی اطلاق ولایت در برابر تقيید آن به امور حسبه و برخی واجبات کفایی امت مطرح می‌شود و گاه در برابر تقيید آن به احکام شرع اعم از اولیه و ثانویه.

مقاله پیش‌رو به روش تحلیلی - توصیفی، با غور و تدقیق در ابعاد و زوایای موضوع، به واکاوی قید اطلاق و ارتباط آن با ولایت مطلقه و جامعه اسلامی با تأکید بر دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) پرداخته و به این نتیجه رسیده است که با توجه به اینکه واژه اطلاق در بحث ولایت فقیه، نسبی و در عنوان وصفی محصور است، اطلاق ولایت، نسبت به امور حسبه مقید نمی‌گردد، به خلاف احکام شرع که حتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) استقلال در تشریح ندارد.

کلیدواژه‌ها: قید اطلاق، مطلقه، امور حسبه، ولایت مطلقه فقیه، امام خمینی.

مقدمه

نظریه ولایت فقیه به عنوان مصداقی از حکومت دینی، در عصر غیبت امام معصوم (ع) در جهان اسیر اومانیسم و سیطره سکولاریسم و مشهورات مدرنیستی عصر ما، یک اندیشه کاملاً بدیع، انقلابی و منحصر به فرد است که به عنوان جایگزین جدی، در مقابل مدل‌های حکومتی لیبرال - دموکراسی، سوسیال دموکراسی غربی، دولت‌های سوسیالیستی، حکومت‌های فاشیستی و ... مطرح گردیده است (زرشناس، ۱۳۹۳: ۲۲۹).

نظریه ولایت فقیه را همه اندیشمندان فقهی - کلامی قبول دارند اما در مورد اختیارات فقیه در امور سیاسی اجتماعی تفاوت نظر دارند، از طرف دیگر از ارکان مهم این نظریه، بررسی معنا و ضرورت قید اطلاق در ولایت فقیه است که در قالب این عنوان، حدود اختیارات ولی فقیه تعیین می‌شود، لذا این پژوهش با واکاوی و کنکاش در ابعاد و زوایای موضوع، درصدد تحلیل و اثبات فرضیه «مطلقه بودن ولایت» است و این به معنای شمولیت ولایت فقیه بر همه افراد جامعه، در همه امور سیاسی اجتماعی در جامعه دینی است. نه اینکه ولی فقیه می‌تواند فوق احکام اولیه فقهی عمل کند و بنابر مصالح، احکام اولی را ترک نموده و بر طبق احکام ثانوی عمل کند.

معنا و مفهوم «ولایت»

«ولایت» از واژگان کلیدی نظام سیاسی اسلام است که در معانی گوناگونی به کار رفته است؛ ولایت با فتح واو به معنی محبت و با کسره به معنی تولیت و سلطان است؛ و از این سگیت نقل شده که ولاء با کسره نیز همین معنی را دارد و ولی و والی کسی را گویند که عهده‌دار زمام امور کسی باشد. ولی به کسی گویند که نصرت و کمک از ناحیه اوست. و نیز کسی که به دست و نظر خودش تدبیر امور کند (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۴۵۵).

در مصباح‌المنیر آمده:

الْوَلِيُّ: مَثَلُ فَلْسِ الْقُرْبُ وَ فِي الْفِعْلِ لُغْتَانِ (و در آن دو لغت است) أَكْثَرُهُمَا (وَلِيَّة) (يَلِيهِ) بِكَسْرَتَيْنِ وَ الثَّانِيَةُ مِنْ بَابِ وَعَدَ (وَلَاءٌ، يَلِيهِ)؛ وَ هِيَ قَلِيلَةٌ الْاِسْتِعْمَالِ.. وَ وُلِّيْتُ عَلَى الصَّبِيِّ وَ الْمَرَأَةِ؛ يَعْنِي مَنْ بَرَّ طِفْلَ وَ زَنَ وَلايَت پيدا كردم، و فاعل آن وال است و جمع آن ولأه، و زن و طفل را مؤلّی علیه

گویند ولایت و ولایت با کسره و فتحه به معنی نصرت است. و استَوَّلَى عَلَيْهِ یعنی بر او غالب شد و بر او تمکّن یافت (فیومی، بی تا، ج ۲: ۶۷۲).

در صحاح اللغه آمده:

الْوَلِيُّ: القَرَبُ وَ الدُّنُو. يُقَالُ: تَبَاعَدَ بَعْدَ وَ لِي. یعنی بعد از نزدیکی دوری کرده؛ و «كُلُّ مَمَّا يَلِيكَ»، اى مما يقاربك؛ یعنی از آنچه نزدیک تو است، بخور... و ولایت با کسر واو، به معنی سلطان است؛ و ولایت و ولایت با کسر و فتح واو به معنی نصرت است (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۶: ۲۵۲۸).

بنابراین ولایت «با فتحه واو» در اصل، مصدر و به معنای نصرت است؛ مانند سخن خداوند که می فرماید: «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا» (کهف: ۴۴) و «به کسر واو» اسم مصدر و به معنای امارت و ریاست می باشد. و ظاهراً ولایت دارای یک معنی واحد است و این همان اشتراک معنوی می باشد. در تمام مصادیق ذکر شده توسط بزرگان لغت شناسی معنی اول مورد نظر است، و به عنوان خروج از معنی لغوی و وضعی، یا به عنوان تعدد وضع، یا اشتراک و کثرت استعمال نیست.

ولایت «به کسر واو» به معنای سلطه بر دیگری و یا دیگران از لحاظ جانی و یا مالی یا هر دو، به حکم عقل و یا شرع و به عنوان اصلی و یا عارضی (عنوان اولی یا ثانوی) می باشد (موسوی خلخالی، ۱۴۲۲: ۲۲۷) و حقیقت آن، تصدی و صاحب‌اختیاری است و ولایت‌پذیری، اطاعت و مسئولیت‌پذیری توأم با شناخت و محبت است که تضمین‌کننده سعادت فردی و اجتماعی انسان در دنیا و آخرت می باشد (رجالی تهرانی، ۱۳۸۳: ۸۱).

«ولایت» از نظر افراد تحت ولایت (مولی علیهم) به ولایت خاصه و عامه تقسیم می گردد. در قسم اول، ولایت نسبت به افراد خاصی مطرح شده است، نظیر ولایت پدر و جد پدری بر فرزندان صغیر، سفیه یا مجنون، در قسم دوم، ولایت بر عموم افراد جامعه اعمال می گردد. همین تقسیم‌بندی نسبت به شئون افراد تحت ولایت نیز وجود دارد.

«ولایت» در صورتی که همه امور افراد تحت ولایت را دربر گیرد، عامه و اگر مربوط به شأن خاصی باشد، خاصه است. اگر ولایت نسبت به افراد خاصی مطرح باشد نظیر ولایت پدر و جد بر فرزند صغیر، آن را ولایت خاصه گویند (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۳: ۲۳۴).

اما «فقیه» در لغت به معنای متخصص در فقه و کسی که آگاه به حلال و حرام دین است؛ و در اصطلاح، به مجتهد جامع‌الشرايطی گویند که آگاه به قوانین اسلام، عادل، باتقوا و کاردان، مدیر و توانا در امر رهبری جامعه اسلامی است.

از این رو، ولی فقیه به معنای زمامداری، مجتهد جامع‌الشرايطی است که در زمان غیبت در عمل به قوانین اسلامی، ادامه دهنده راه امامان معصوم علیهم‌السلام باشد.

معنا و مفهوم قید «اطلاق» در ولایت

معانی مفروض برای قید اطلاق در ولایت مطلقه، باید در لغت مورد واکاوی قرار گیرد تا معنای مورد بحث مشخص گردد. معانی قابل فرض برای مطلقه عبارتند از:

۱. تمرکز قدرت و سپردن قدرت بی‌مهار به شخص واحد هر چند عادل می‌باشد؛
۲. تعمیم حوزه ولایت در تمامی عرصه‌های فردی و اجتماعی افراد است؛
۳. شمولیت ولایت فقیه در امور عبادی و غیرعبادی (سیاسی اجتماعی) بر همه افراد جامعه است؛
۴. شمولیت ولایت فقیه در همه مواردی که موضوع یکی از احکام پنج‌گانه فقهی است؛
۵. محدود نشدن ولی فقیه به حد قانون بشری و امکان وضع قانون توسط اوست؛
۶. عمل کردن ولی فقیه فوق احکام اولیه فقهی و ترک احکام اولی بنا بر مصالح جامعه؛
۷. عمل کردن ولی فقیه فوق قانون الهی که حتی منجر به تعطیلی بعضی از احکام بنا بر اقتضای شرایط می‌شود.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای رها کردن، گشودن، آزادکردن، روان کردن (عمید، ۱۳۶۳: ۱۹۸)، و تقييد خلاف آن است و رابطه بين آن دو، ملکه و عدم ملکه است. مطلق، صفت است به معنای آزاد و رها، بی‌قید، خودکامه، خودسر، خیره‌سر (همان: ۱۱۳۲).

مقيّد ضد مطلق، اسم مفعول و به معنای بند شده، پابند، در قید و بند است (همان: ۱۱۵۰). مطلق و مقید از صفات نسبی معنا هستند که به اعتبار اتحاد لفظ و معنا، به لفظ نسبت داده می‌شوند، نسبی بودن آنها به خاطر این است که لفظ، ممکن است از جهتی مطلق و از جهت دیگر مقید باشد؛ مثلاً هرگاه لفظ بنده را با قید ایمان به کار ببریم، از جهت ایمان مقید است ولی از جهت

زن یا مرد بودن یا سیاه و سفید بودن و غیره مطلق است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۸: ۴۴۳). گاهی «مطلق» در برابر «نسبی» به کار می‌رود و گاهی در برابر «مشروط». نخست صرفاً در علوم حقیقی است، ولی استعمال دوم، هم در علوم حقیقی و هم در علوم اعتباری (مانند علوم سیاسی) جریان دارد. از طرف دیگر کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره و وسعت اطلاق، بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می‌رود، باید دقت شود که مراد از آن، اطلاق در برابر کدام قید می‌باشد؛ مثلاً «مطلقه» در نظام‌های سیاسی غالباً به رژیم‌های فاقد قانون اساسی اطلاق می‌شود؛ ولی در نظام مردم‌سالاری دینی به گونه‌ی دیگری استعمال می‌شود.

از این رو اطلاق در بحث ولایت فقیه در عنوان وصفی محصور است، اطلاق نسبی است و در چارچوب مقتضیات فقه، شریعت و مصالح امت محدود می‌باشد و هرگونه تفسیری برای اطلاق برخلاف معنای یاد شده، حاکی از بی‌اطلاعی از مصطلحات فقهی و قواعد عربی است (معرفت، ۱۳۷۷: ۷۴). در اصطلاح اصولیان، مطلق به معنای لفظی است که دلالت کند بر شیوع در جنسش (مظفر، بی‌تا، ج ۱: ۱۷۱؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۴۳؛ عراقی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۵۵۹). مثل عتق رقبه که در جنس مبهمه رقبه شیوع دارد و در مقابلش مقید است که شیوع در تمام جنس نداشته باشد مثل عتق رقبه المؤمنه.

پس لفظ مطلق لفظی است که از هرگونه قیدی آزاد و رها باشد به گونه‌ای که قابلیت شمول بر همه افراد و حالاتی را که لفظ می‌تواند دربرگیرد، داشته باشد. این لفظ با افزودن قیدی بر آن، که دائرة شمول و شیوع آن را محدود می‌کند، «مُقید» می‌گردد. مثل لفظ انسان که مطلق است با قطع نظر از قیودی نظیر رنگ، نژاد، زبان و ملیت که آن را مقید می‌کند.

لذا مطلقه به معنای تمرکز قدرت و سپردن قدرت بی‌مهار به شخص واحد نیست و تعمیم حوزه ولایت در تمامی عرصه‌های فردی و اجتماعی افراد و احکام پنج‌گانه نیست زیرا این، خلاف عقل است. همچنین به معنای محدود نشدن ولی فقیه به حد قانون بشری و امکان وضع قانون توسط او نیست زیرا ولی فقیه نه ولایت تکوینی دارد و نه ولایت تشریحی، بلکه اطلاق به معنای شمول و استیعاب حوزه نفوذ ولی فقیه در همه حوزه‌های حکومتی و عام‌البلوی است. در اینجاست که حوزه نفوذ و اعمال ولایت فقیه همانند معصوم (ع) است.

حضرت امام خمینی (ره) می‌فرماید:

حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۲۰: ۴۵۲).

بنابراین از دیدگاه امام(ره)، شمولیت ولایت منحصر به احکام نیست بلکه هر امری را، چه عبادی و چه غیرعبادی (سیاسی و اجتماعی) تحت سلطه ولی فقیه می‌داند.

زمینه‌های فقهی قید اطلاق

اصل مسئله حکومت دینی در فلسفه، عرفان، کلام و فقه مطرح بوده است، به طور مثال طبق نظریه فارابی، حکومت مبتنی بر حکمت و شریعت درست است. اما در فقه آمده است اگر حکومت فقط مبتنی بر شریعت باشد، درست است.

در فقه، اصل بر عدم ثبوت ولایت استقلالی^۱ افراد بر یکدیگر است (انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۸۱)، چه برسد به اینکه ولایت مطلقه باشد؛ زیرا ولایت داشتن یعنی اولویت در تصرف که یک امر اعتباری و جعلی است و در مواردی که شک در وجود جعل داریم، اصل، عدم جعل است.

۱. شیخ اعظم، ولایت را تحت دو عنوان قابل تصور می‌داند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳: ۵۴۶).
 الف. ولایت در تصرف (اموال و نفوس)؛ که از آن تعبیر به استقلالی می‌شود یعنی استقلال ولی در تصرف، که این خود بر دو نوع است محدود و مطلق.
 ب. ولایت ادنی؛ یا غیراستقلالی یعنی تصرف غیر، بر اذن ولی توقف دارد. مانند ولایت پدر در ازدواج دختر بالغه باکره که صحت آن مشروط به اذن پدر است. در مورد فقیه نیز منظور همان «ولایت ادنی» است یعنی دیگران باید از او اجازه بگیرند تا بتوانند عمل کنند. حق نظارت و مرجعیت در امور و حوادثی است که با شرکت خود مردم قابل اجرا است، ولی در عین حال برای حفظ نظم باید زیر نظر ولی امر انجام گیرد؛ اگرچه ولی، خودش استقلالی در تصرف نداشته باشد. مانند حق تقاص که خود فقیه مستقلاً نمی‌تواند تقاص بگیرد ولی می‌تواند به تقاص گیرنده اذن تقاص بدهد و یا مانند مصرف برخی از اموال بیت المال از قبیل مجهول‌المالک و سهم امام(ع) و یا ولایت بر متولی اوقاف که از طرف او منصوب شود و امثال آن از امور حسبیه (ر.ک: حیدری خورمیزی، ۱۳۹۴: ۲۹-۳۳).
 بنابراین ولایت به دو صورت تصور می‌شود: استقلالی و غیراستقلالی (ادنی)؛ در مورد اول، اصل، عدم ولایت است. در این مورد، هم اصل عملی وجود دارد و هم اصل لفظی و بر اساس اصل لفظی است که کلام بر معنای حقیقی حمل می‌شود که همان مقتضای نصوص است (همان).

همچنین ادله ارائه شده در کتب فقهی برای ولایت فقیه، توانایی اثبات ولایت بر اموال و نفس را به طور عموم و گسترده، نظیر ولایت پیامبر و امام برای فقیه را ندارند، ولی ولایت در مسائلی که جامعه بدان نیازمند است و معمولاً به پیشوای خود مراجعه می‌کنند، مانند امور سیاسی و اجتماعی، برای فقیه در زمان غیبت ثابت است (موسوی خمینی، ۱۴۳۰، ج ۲: ۶۵۴).

مقصود از «مطلقه» در اصطلاح «ولایت مطلقه فقیه» آن است که دایره اختیارات ولی فقیه محدود به احکام اولی و ثانوی و قوانین مدون نیست، بلکه هرگاه ضرورت جامعه اسلامی ایجاب کند که موقتاً برنامه‌های برخلاف آنها انجام شود، ولی فقیه می‌تواند به آن کار اقدام نماید. مثلاً در فقه اسلامی تخریب مسجد، حرام می‌باشد. اما اگر به تخریب مسجدی برای خیابان‌کشی نیاز شد، در این مورد نظریه مخالف ولایت مطلقه آن است که تا زمانی که تخریب مسجد به حد ضرورت نرسد، نمی‌توان آن را تخریب نمود اما دیدگاه ولایت مطلقه آن است که شارع مقدس به ولی امر اجازه داده است، که در صورت مصلحت اهم، دست به این کار بزند، و لازم نیست آن اندازه صبر کند که برای جامعه مشکلات پدید آید و مسئله را به مرز ضرورت و حکم ثانوی برساند.

بنابراین، مقصود از اطلاق، گسترش دامنه اختیارات ولی فقیه است تا آنجا که شریعت امتداد دارد و مسئولیت اجرایی او در تمام احکام انتظامی اسلام و در رابطه با همه ابعاد مصالح امت می‌باشد و مانند دیگر ولایت‌ها، یک سوپه نخواهد بود. بدین‌سان مطلقه در برابر مقید بودن می‌باشد؛ لذا اختیارات فقیه محدود و مقید به امور خاصی مانند امور حسبه نیست.

بررسی اثبات قید اطلاق از منظر امام خمینی(ره)

مهم‌ترین اثر امام خمینی(ره) درباره ولایت فقیه، کتاب حکومت اسلامی است که حاصل سلسله مباحث حوزوی در نجف اشرف به شمار می‌رود. ایشان در این کتاب، ولی امر مسلمین را در دوران پس از حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع)، فقهای عادل و عالم می‌دانند و دلایل عقلی و نقلی بسیاری را در اثبات آن بیان می‌دارند.

ایشان اختیارات فقیه جامع‌الشرایط را فراتر از قضاوت و یا امور حسبه در مفهوم محدود آن و در حقیقت برابر با اختیارات حکومت می‌دانستند و از آن تعبیر به «ولایت مطلقه یا عامه» نموده‌اند (موسوی خمینی، ۱۴۳۰، ج ۲: ۶۲۶) و بر این عقیده هستند که ولایت فقیه همان ولایت پیامبر (ص) و

معصوم (ع) است. بنابراین تمام اختیارات آنها را دارد لذا قید مطلقه در این نظریه بیشتر نمود دارد و امور حسبیه را از مواردی می‌داند که باید مجتهد عادل آنها را تصدی نماید و یا با اجازه او انجام شود، مانند رسیدگی به اموال ایتام (موسوی خمینی، ۱۴۲۶: ۶۳۳). به اعتقاد ایشان، فقها برای ولایت از ناحیه امام معصوم (ع) منصوب هستند و وظایف فقها را در مسائل حکومتی از مصادیق بارز امور حسبیه می‌دانند (موسوی خمینی، ۱۴۳۰، ج ۲: ۶۶۵).

زمینه‌های کلامی قید اطلاق

در علم کلام باید ادله روایی قید مطلقه مورد واکاوی قرار گیرد. روایات زیادی در این زمینه وجود دارد^۱ که به جهت اختصار، سه مورد از آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم؛ یکی از معروف‌ترین این روایات، مقبوله عمر بن حنظله است که در بسیاری از کتب شیعه مورد بررسی قرار گرفته است. مانند صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۰: ۳۲) شیخ انصاری (انصاری،

۱. الف. روایت *إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ: مُحَمَّدٌ بْنُ يُحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا، وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا وَافِرًا، فَانظُرُوا عَلِمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ؟ (كَلِينِي، ۱۴۲۹، ج ۱: ۷۶).* امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: علما وارثان پیامبرانند؛ زیرا پیامبران درهم و دینار به ارث نگذاشتند، بلکه احادیثی از خویش بر جای نهادند. پس هر کس چیزی از این احادیث را بیاموزد، بهره‌ای فراوان برده است؛ بنابراین، بنگرید که دانش خود را از چه کسی فرا می‌گیرید. شبیه این حدیث از ابن قدام نقل شده است؛ *إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ؛ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، وَلَكِنْ وَرِثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ (همان: ۸۳).* پیامبران دینار و درهمی به ارث نمی‌گذارند، و لکن علم را به میراث می‌گذارند، پس هر که بهره‌ای از آن به دست آورد، بهره بسیاری به دست آورده است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۲: ۲۵۸).
ب. روایت *الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ: محدث نوری در مستدرک الوسائل از غرر الحکیم آورده است؛ عَبْدُ الْوَاحِدِ الْأَمْدِيُّ فِي الْغُرْرِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۷: ۳۲۱).* علما حاکمان بر مردم هستند.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، از میرزا حسین بن میرزا محمدتقی بن میرزا علی محمد طبرسی نوری (۱۳۲۰ هـ ق.) که در آن حدود ۲۳۰۰۰ حدیث گردآورده شده است. وی این اثر خود را به عنوان تکمله وسائل الشیعه، به ذکر احادیثی که در آن کتاب نیامده اختصاص داده است. کتاب بر اساس ترتیب وسائل تنظیم شده، و مؤلف فهرستی مفصل و خاتمه‌ای در علم رجال و درایه بر آن افزوده است (موسوی خمینی، ۱۴۲۳: ۱۰۶). همچنین غرر الحکم و درر الکلم من کلام علی بن ابی‌طالب از ابوالفتوح عبدالواحد بن محمد بن عبدالواحد بن محمد آمدی، (۵۱۰ هـ ق.) حاوی مواظ و کلمات قصار حضرت علی (ع) که به ترتیب حروف الفبا مرتب شده است (همان).

۱۴۱۵، ج ۳: ۵۵۲) امام خمینی (ره) در *الاجتهاد و التقليد*، معتمد الاصول، کتاب البیع، ولایت فقیه و ... (موسوی خمینی، ۱۴۲۶: ۲۶؛ همان، ۱۴۲۰، ج ۲: ۴۲۸؛ همان، ۱۴۳۰، ج ۲: ۶۴۱؛ همان، ۱۴۲۳: ۸۹).

نکته مهم، استفاده قید مطلقه از این روایت است که در ادامه به چند نمونه آن پرداخته می‌شود:

۱. روایت مقبوله عمر بن حنظله

«... فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا...» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱: ۱۶۷).

عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره دو نفر از دوستان مان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود، در مورد قرض یا میراث و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این روا است؟ فرمودند: هرکس در مورد دعاوی حق یا ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت یعنی قدرت حاکمه ناروا مراجعه کرده باشد و هرچه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می‌گیرد گرچه آن را که دریافت می‌کند، حق ثابت او باشد، زیرا آن را به حکم و با رأی طاغوت گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود، خدای تعالی می‌فرماید «يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» پرسیدم: چه باید بکنند؟ فرمودند: باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است ... بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند، زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام (موسوی خمینی، ۱۴۲۳: ۸۹).

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مَنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ، فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقَضَاةِ، أَيَحِلُّ ذَلِكَ؟ قَالَ: «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ، وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْنًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ؛ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ، وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفُرَ بِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ. قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا، وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا، وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا، فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا، فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ، وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱: ۱۶۷).

نقد و بررسی: از آن جهت به حدیث، «مقبوله»^۱ گویند که مورد قبول و پذیرش فقها قرار گرفته است، زیرا همگی در باب افتا و قضا به این حدیث استناد جسته و استدلال کرده‌اند و از دیدگاه علم رجال همین اندازه برای حجیت خبر کافی است، زیرا دلیل حجیت خبر واحد، بنای عقلا است (معرفت، ۱۳۷۷: ۱۲۴).

نجاشی - از قدیمی‌ترین و معتبرترین علمای رجال می‌فرمایند: «داوود بن حصین الأسدی: مولا هم، کوفی، ثقة، روی عن أبی عبدالله و أبی الحسن علیهما السلام» (نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۵۹). داوود بن حصین ثقة است و از صادقین (ع) روایت کرده است. همچنین محمد بن عیسی مورد تأیید نجاشی می‌باشد (همان: ۳۳۳).

شخص دوم عمر بن حنظله است که شهید ثانی در مورد او می‌فرماید: «اصحاب در مورد او ذمّ و مدحی را نقل نکرده‌اند ولی من وثاقت او را از جایی دیگر تحقیق کرده‌ام» (عاملی، بی‌تا: ۱۳۳-۱۳۴). بنابراین با اینکه در کتب رجالی جرح و تعدیلی^۲ نسبت به عمر بن حنظله نیست، لکن روایت او مورد قبول علما می‌باشد.

همچنین در سند حدیث، صَفْوَانُ بْنُ یَحْیَى - از اصحاب اجماع - قرار دارد. درباره اصحاب اجماع شده است که وجود اصحاب اجماع ما را از بررسی سند روایت راویان بعد از او بی‌نیاز می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۴۵۵).

علاوه بر تأیید سند روایت، متن آن نیز دلالت بر مدعا دارد؛ شیخ انصاری از عبارت «فَأِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» استفاده کرده که حدیث شریف به مطلق حکومت فقیه نظر دارد و گونه اگر مقصود، صِرْف قضاوت بود، جای آن داشت که بفرماید: حکما و نه حاکما (انصاری، ۱۴۱۵: ۴۸).

۱. حدیث از آن جهت که علما به مضمون آن عمل کرده یا نکرده‌اند دارای اقسامی است: ۱. مقبول ۲. معتبر ۳. مردود؛ مقبوله حدیث ضعیفی است که علما بر طبق آن عمل کرده‌اند و آن را پذیرفته‌اند (مدرس، ۱۳۹۰: ۹۸) و به نوعی از اشکال سندی آن صرف نظر کرده‌اند.

۲. جرح در اصطلاح، ذکر معايبی است که موجب خلل در عدالت یا حفظ و ضبط وی گردیده است؛ به نحوی که روایت او را از اعتبار ساقط یا آن را تضعیف کند؛ مانند کذاب، مضطرب، غالی و... و تعدیل راوی به این است که امری مخلّ دین و مروت از وی باشد ظاهر نشده است و وی عادل و خبر و شهادتش قابل قبول است؛ مانند: عدل، ثقة، حجه و... (مامقانی، ۱۴۱۱، ج: ۶، ۸۸).

امام خمینی (ره) می‌فرماید: مقتضای اطلاق عبارت، قراردادن مطلق حکومت (سیاسی، قضایی) برای فقیه می‌باشد و سؤالی که سائل بعد از آن می‌پرسد، دال بر آن نیست که این مطلب اختصاص به همان مورد سؤال سائل باشد (موسوی خمینی، ۱۳۸۴: ۳۰). همچنین در جایی دیگر آورده‌اند: در دوران غیبت امام زمان علیه‌السلام نیاز به حکومت است همان‌طور که در همه زمان‌ها نیاز به امام و پیامبر است به خصوص در زمان حال، چطور ممکن است که امت اسلام به حال خود رها شوند و تکلیفی بر ایشان نباشد. هرگز خداوند حکیم راضی به هرج مرج و اختلال در حکومت نیست (موسوی خمینی، ۱۴۳۰، ج ۲: ۶۱۹). لذا همان دلایلی را که برای ثبوت امامت و نبوت و اختیارات مطلق آنها برای جامعه اسلامی می‌توان برشمرد، همه آن موارد در زمان غیبت برای فقیه قابل اثبات است، زیرا امت به حال خود رها نشده‌اند. بنابراین تمام اختیارات به طور مطلق در ولایت فقیه نمود پیدا می‌کند.

بنابراین از عبارت «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» استفاده قید اطلاق می‌شود بدین صورت که جعل ولایت و حکومت در این سخن امام علیه‌السلام به طور مطلق آمده است، بنابراین مطلق امور عبادی و غیرعبادی (سیاسی و اجتماعی) برای مطلق افراد جامعه را شامل می‌شود.

۲. روایت مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ

«مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْإِيمَانِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ» (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۷: ۳۱۶؛ حرانی، ۱۴۰۴: ۲۳۷).

این روایت را امام حسین (ع) از امیرالمومنین (ع) نقل فرمودند که امورات و احکام به دست علما است؛ آنها که بر حلال و حرام امین هستند.

منظور از مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ، یعنی آن امور و احکامی که با آنها بیضه اسلام از گزند دشمن حفظ می‌شود؛ و چنانچه تمام این احکام و امور بر اساس مسیر خود به دست علماء بالله و ائمه بر حلال و حرام او قرار گیرد، اسلام پایدار خواهد ماند؛ و آلا اگر بیضه اسلام شکسته شود، وحدت مسلمین از بین رفته، و دین، آسیب دیده و از بین می‌رود (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۲۶).

منظور از علماء بالله و ائمه بر حلال و حرام خدا، افراد پاسداری هستند که در جنبه عالم بقاء، سفارشان تمام شده است؛ و علم به احکام و سیاسات پیدا کرده‌اند، و در دو مرحله علم بالله و علم بامر الله، حائز مقام وحدت در کثرت و کثرت در وحدت می‌باشند. بنابراین علماء بالله و بامر الله

همان افرادی هستند که به مزید لطف پروردگار اختصاص یافته‌اند؛ و خداوند، ایشان را در حرم قدس خود داخل کرده و از صافی علم زلال خود آنها را اشراق فرموده و از علوم اصطلاحیه نیز آنها را عالم نموده و به آنها فهمانده است، اَمَّا: «بِنُورِ إلهِي عَنْ تَحْقِيقِ وَ شُهُودِ» (همان: ۲۹).

از دیدگاه امام(ره)، منظور از علماء بالله، فقیه جامع‌الشرایط است. در این زمینه می‌فرمایند: عدول از لفظ «الأئمة» به علماء بالله، شاید به علت تعمیم حکم نسبت به جمیع علما باشد، بلکه انطباق آن بر غیر ائمه اظهر است؛ زیرا توصیف ائمه (علیهم‌السلام) به علما نیاز به قرینه دارد ... و توهم اینکه منظور از علماء بالله معنایی فوق مقام فقها باشد، فاسد است، زیرا مراد از علماء بالله معنای فلسفی و عرفانی نیست (موسوی خمینی، ۱۴۳۰، ج ۲: ۶۵۲).

این روایت از دو قسمت تشکیل یافته: قسمت اول روایتی است از حضرت سید الشهداء (ع) که از امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب (ع) نقل فرموده‌اند درباره امر به معروف و نهی از منکر و قسمت دوم نطق حضرت سیدالشهداء است درباره ولایت فقیه و وظایفی که فقها در مورد مبارزه با ظلمه و دستگاه دولتی جائر به منظور تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام دارند. این نطق مشهور را در منا ایراد و در آن علت جهاد داخلی خود را بر ضد دولت جائر اموی تشریح فرموده است (موسوی خمینی، ۱۴۲۳: ۱۰۶).

نقد و بررسی: از منظر حضرت امام (ره) «روایت به علت ارسال ضعیف است، البته صاحب وسایل به این کتاب اعتماد نموده و از آن، حدیث نقل کرده است. از سویی دیگر، متن روایت نیز موافق اعتبار و عقل است» (موسوی خمینی، ۱۴۳۰، ج ۲: ۶۵۱). بنابراین، ضعف سند جبران می‌شود. استفاده قید اطلاق از لفظ عام «مجاری الامور» است زیرا جمع محلی به الف و لام است که بر عموم و استغراق دلالت دارد و در تمام خطبه طولانی که از امام علیه‌السلام نقل شده است، نمی‌توان تقیید یا تخصیصی بر آن پیدا کرد. پس همه امور در زمینه امور سیاسی، قضایی، مذهبی، اجتماعی، و در کل تدبیر امور عمومی جامعه اسلامی، برای فقیه جامع‌الشرایط (العلماء بالله) ثابت است.

بنابراین نمی‌توان برای مطلقه، محدودیتی قائل شد؛ زیرا اگر روایات را مورد بررسی قرار دهیم، نصب عام را در هر چیزی به طوری که هر آنچه برای امام ثابت است برای فقیه نیز می‌باشد را می‌رساند. پس فقیه، ولی متصرف در قضا و غیر آن از قبیل ولایات و مانند آن است؛ چراکه ادله فقها برای نیابت در زمان غیبت، ادله لفظی است و تمسک به اطلاق در این عبارات امکان‌پذیر است که نتیجه آن، عمومیت ولایت برای فقیه جامع‌الشرایط است مانند عمومیت ولایت معصومین (ع).

یا حادثی را ذکر کرده، و پرسیده در این حوادث به چه کسی رجوع کنیم؟ آنچه به نظر می‌آید این است که به طور کلی سؤال کرده، و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده‌اند که در حوادث و مشکلات به روایات احادیث ما، یعنی فقها مراجعه کنید. آنها حجّت من بر شما می‌باشند، و من حجّت خدا بر شمایم» (موسوی خمینی، ۱۴۲۳: ۸۰).

بنابراین واژه «الحوادث» شامل حوادثی که از لحاظ حکم شرعی مجهول باشد و به اصطلاح اصولی (شبهات حکمیّه) و حوادثی که از لحاظ تشخیص حقّ و باطل مورد نزاع و خصومت قرار گیرد؛ یعنی موضوعات اختلافی که نیاز به قضاوت قاضی دارد (شبهات موضوعیّه قضائیه) و حوادث ضروری؛ یعنی «امور حسبیّه» که ضرورت عقلی یا شرعی ایجاب می‌کند که درباره آنها تصمیمی گرفته شود؛ مانند رسیدگی به ایتام بی سرپرست و اموات بی صاحب و امثال آن را شامل می‌شود (موسوی خلخالی، ۱۴۲۲: ۴۲۷).

همچنین مقتضی اطلاق تعلیل امام (ع) - فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ - وکالت و نیابت فقها در همه اموری است که حجّت بودن امام (ع) در آن امور ثابت است (حسینی حائری، ۱۴۱۴: ۱۲۶). صاحب جواهر آورده است که «اینکه امام زمان علیه السلام فرمودند فقهای جامع الشرایط حجّت من بر شمایند و من حجّت خدا هستم، ظهور قوی تری دارد در اینکه فقیه جامع الشرایط حجّت باشد در تمام آنچه من حجّت خدا بر آن هستم. حتی بنا بر نقل بعضی کتب: «فقهای جامع الشرایط خلیفه من بر شما هستند» این سخن ظهور قوی تری دارد زیرا واضح است که منظور از خلیفه یا جانشین عرفاً، عمومیت در ولایت است؛ یعنی تمام آنچه من بر شما ولایت دارم، فقهای جامع الشرایط نیز از جانب من بر شما ولایت دارند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱: ۳۹۵).

زمینه‌های عقلی قید اطلاق

برای اثبات قید اطلاق از منظر عقل نیاز به پنج مقدمه می‌باشد؛

اول: تشکیل حکومت جزء ضرورت‌ها و بدیهیات عقل عملی است و این برای تأمین نیازهای اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، و فساد و اختلال در نظام و ... می‌باشد. کسی که بپذیرد انسان مدنیت دارد، حتماً باید حکومت را بپذیرد.

دوم: هر حکومتی دارای چهار رکن می‌باشد: ۱. قوانین ۲. حاکم ۳. مردم ۴. سرزمین. اما قوام یک حکومت به قوانین آن است. زیرا قوانین مشخص می‌کند که چه حکومتی است.

سوم: احکام و قوانین اسلامی نسخ نشده‌اند، حتی برده‌داری منسوخ نشده است، بلکه موضوع آن تحقق ندارد. و تا قیامت پایدار هستند؛ «حَلَّالٌ مُّحَمَّدٌ حَلَّالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱: ۱۴۷). حلال محمد (ص) برای همیشه تا روز قیامت حلال است؛ و حرام او برای همیشه تا روز قیامت حرام است، چیزی غیر از آن نیست، و چیزی بعد از آن نمی‌آید.

چهارم: تحقق احکام و قوانین اجتماعی بدون حکومت میسر نیست، زیرا اگر فردی آزاد باشد، فعالیت سیاسی - اقتصادی داشته باشد، در این صورت حقوق فرد بر جامعه مقدم است و حکومت لیبرالیستی می‌شود؛ و اگر حقوق جامعه بر حقوق فرد مقدم شود، حکومت سوسیالیستی می‌شود. پنجم: حکومت دینی بدون حاکم مبسوط‌الید، امکان‌پذیر نیست.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که چه حاکمی می‌تواند قوانین سیاسی اجتماعی جامع را پیاده کند؟ در این مورد است که عقل حکم می‌کند، حاکم علاوه بر اینکه باید مؤمن، عادل، عالم، عاقل، مجتهد است، باید مبسوط‌الید نیز باشد؛ زیرا قوانین و احکام برای تمام اعصار و قرون است. مقید کردن قلمرو ولی فقیه به وضعیت‌های اضطراری و اعتقاد به اینکه ولی فقیه از تمام اختیارات حکومتی برای تأمین نیازمندی‌های جامعه اسلامی در زمان غیبت برخوردار نیست، به منزله تعطیلی برخی از احکام اسلام بوده و موجب اختلال در تأمین مصالح جامعه اسلامی می‌شود. از این رو عقل حکم به مبسوط‌الید بودن ولی فقیه و در نتیجه اثبات قید اطلاق برای ولایت می‌کند.

برخی فقها با قطعی گرفتن شأن حکومتی فقیه واجد شرایط، بحث خود را با تحلیل عقلی بر حیطة ولایت و قید اطلاق آن متمرکز کرده و معتقدند اگر برای گستره اعمال ولایت از طرف فقیه محدودیت قائل باشیم، بسیاری از امور مربوط به شیعیان بلا تکلیف می‌ماند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱: ۳۹۷). صاحب جواهر از جمله فقهای است که علاوه بر تاکید بر قید اطلاق برای ولایت مطلقه فقیه، افرادی را که در این زمینه تشکیک می‌کنند، به شدت مورد ملامت قرار داده است (همان).

با توجه به اثبات قید اطلاق برای ولایت مطلقه از منظر عقل، این نکته نباید مورد غفلت قرار گیرد که فقیه، مشرع و قانونگذار نیست و تشریح او در برابر احکام الله تعالی بدعت و یا افترا خواهد بود؛ زیرا تشریح مخصوص ذات الهی است و حتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، استقلال

در تشریح ندارد، مگر به صورت امضایی. هیچ کس اطلاق در ولایت فقیه به معنای حق تشریح در مقابل احکام الله را مدعی نیست، نه در احکام اولی و نه در احکام ثانوی (موسوی خلخالی، ۱۴۲۲: ۲۳۴).

نتیجه

گاهی از قید اطلاق، در نیابت عامه و زمانی به ولایت بر عامه امور از او یاد می‌شود و در عین برخوردار از یک نوع اطلاق و رهایی نسبت به یک سلسله مرزها و قیدها (مانند: قید ضرورت و اضطرار (امور حسبه)، قید چهارچوب احکام شرعی)، دارای نوعی حد و مرز (مصلح جامعه) است. تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه نگرش و چگونگی استعمال این اصطلاح است، زمانی که ولایت فقیه بدون قید مطلقه استعمال شود، مراد از آن، همان حکومت و زمامداری امور جامعه است که براساس ادله عقلی و نقلی متعددی در زمان غیبت امام معصوم (ع) بر عهده فقیه جامع الشرائط گذاشته شده و فقیه عادل جامع الشرائط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می‌باشد. اما زمانی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می‌شود، ناظر به حیطة اختیارات و گستره وظایف و مسئولیت‌های ولی فقیه است. نظریه امام خمینی (ره) درباره حوزة اختیارات ولی فقیه، مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می‌باشد، لذا فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم (ع) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزة رهبری جامعه برای امام (ع) ثابت شده، برای فقیه نیز ثابت است. جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم (ع) شمرده شده است، از قبیل عصمت، ولایت تکوینی و نیز پاره‌ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزة مسائل خصوصی افراد داشته‌اند. در حقیقت اختصاصات یاد شده مربوط به جنبه ولایت به معنی زعامت و رهبری اجتماعی نیست، بلکه به خاطر جهات شخصیتی و شرافت مقام امامت و عصمت امام معصوم (ع) است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹ق)، کفایةالأصول، مؤسسه آل‌البیت (ع)، بی‌تا.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین دزفولی (۱۴۱۱ق)، کتاب‌المکاسب، قم: منشورات دار الذخائر.

- انصاری، مرتضی بن محمد امین دزفولی (۱۴۱۵ق)، *القضاء و الشهادات*، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- بحرالعلوم، محمد بن محمدتقی (۱۴۰۳ق)، *بلغة الفقیه*، تهران: منشورات مکتبه الصادق، چاپ چهارم.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق)، *الصحاح*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- حرانی، ابن شعبه (۱۴۰۴ق)، *تحف العقول عن آل الرسول*، قم: انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- حرّعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- حسینی تهرانی، سید محمد حسین (۱۴۲۱ق)، *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، چاپ دوم.
- حسینی حایری (۱۴۱۴ق)، *ولایه الامر فی عصر الغیبه*، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- حیدری خورمیزی، سید محمد (۱۳۹۴)، «تحلیل تطبیقی ولایت اذنی فقیه از منظر شیخ انصاری و امام خمینی (ره)»، در: *دوفصلنامه علمی - تخصصی اندیشنامه ولایت*، س ۱، ش ۲، ص ۲۳-۴۰.
- رجالی تهرانی، علیرضا (۱۳۸۳)، *ولایت فقیه در عصر غیبت*، قم: نبوغ.
- زرشناس، شهریار (۱۳۹۳)، *واژه‌نامه سیاسی - فرهنگی*، قم: نشر معارف.
- طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق)، *مجمع البحرین*، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم.
- عاملی، زین الدین علی بن احمد (بی تا)، *شرح البدایه فی علم الدرایه*، قم: چاپخانه علمیه.
- عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۷ق)، *نهایة الافکار*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عمید، حسن (۱۳۶۳)، *فرهنگ عمید*، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
- فیومی، احمد بن محمد مقرئ (بی تا)، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*، قم: منشورات دارالرضی.
- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، *الکافی*، قم: دارالحدیث للطباعة و النشر.
- مامقانی، عبدالله (۱۴۱۱ق)، *مقباس الهدایه*، تحقیق محمد رضا مامقانی، قم: مؤسسه آل البيت.
- محدث نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸ق)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت - لبنان: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- مظفر، محمد رضا (بی تا)، *اصول الفقه*، انتشارات اسماعیلیان.
- معرفت، محمد هادی (۱۳۷۷)، *ولایت فقیه*، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.

- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق)، *أنوار الفقاهة (كتاب البيع)*، قم: انتشارات مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام.
- منتظری نجفآبادی، حسین علی (۱۴۰۹ق)، *مبانی فقهی حکومت اسلامی*، ترجمه صلواتی، محمود و شکوری، ابوالفضل، قم: مؤسسه کیهان.
- موسوی خلخالی، سید محمد مهدی (۱۴۲۲ق)، *حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه*، ترجمه: جعفر الهادی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۴-۱۴۲۶ق)، *الاجتهاد والتقلید*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ دوم.
- _____ (۱۴۲۶ق)، *توضیح المسائل*.
- _____ (بی تا)، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (۱۴۳۰ق)، *كتاب البيع*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سوم.
- _____ (۱۴۲۰ق)، *معتمدالأصول*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (۱۴۲۳ق)، *ولایت فقیه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوازدهم.
- نجاشی، ابوالحسن احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، *رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشیعة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.